نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۱۱، زمستان ۱۳۹۹
مقالهٔ پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/JLS.2021.60137.0

مقایسهٔ فهرست شاهان اشکانی در متن‌های تاریخی سدهٔ سوم تا پنجم هـ.ق با تمرکز بر تفاوت روایت فردوسی، بیرونی و ثعالبی از شاهنامهٔ ابومنصوری

سیدعلی محمودی لاهیجانی[1]

چکیده

در بیشتر متن‌های تاریخی سده‌های نخستین اسلامی که بر اساس روایت‌های پیش از اسلام و ترجمهٔ آن‌ها نوشته شده است، فهرست‌هایی از نام و سال‌شمار شاهان اشکانی دیده می‌شود که تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد. با در نظر گرفتن این تفاوت‌ها می‌توان فهرست پادشاهان اشکانی را به پنج گروه تقسیم و ریشهٔ روایت‌های آن‌ها را بررسی کرد. در این میان تفاوت فهرست پادشاهان اشکانی در شاهنامهٔ فردوسی و روایتِ بیرونی از شاهنامهٔ ابومنصوری و همچنین سخن ثعالبی از کتابی به نام شاهنامه، این پرسش را پیش می‌کشد که اگر فردوسی شاهنامهٔ ابومنصوری را منظوم کرده است، چرا روایت منظوم او با سخن بیرونی از همین کتاب تفاوت دارد؟ در این مقاله کوشش شده تا با روشِ تحلیلِ اسناد نشان داده شود که فهرست فردوسی و بیرونی در کدامیک از پنج گروهِ مورد نظر قرار می‌گیرد. با در نظر گرفتن این نکته می‌توان احتمال داد که دو روایت متفاوت در شاهنامهٔ ابومنصوری بوده است؛ نخست روایتی نه چندان دقیق، اما متداول در میان تاریخ‌نویسان که فردوسی آن را به نظم درآورده است و ثعالبی به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کند و دیگری جدولی که در متن‌های تاریخی به آن اشاره‌ای نشده و بیرونی آن را به کتاب خود برده است.

کلیدواژه‌ها: فهرستِ اشکانیان، شاهنامهٔ ابومنصوری، شاهنامهٔ فردوسی، آثار الباقیهٔ بیرونی، غرر السیر ثعالبی.

۱. دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران E-mail: Mahmoudi4324@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۶ شهریور ۱۳۹۹ تاریخ پذیرش: ۰۶ اسفند ۱۳۹۹

۱. مقدمه

تفاوت فهرست پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی آنچنان است که پژوهشگری چون تقی‌زاده دربارهٔ آن می‌نویسد: «نگارندهٔ این سطور از کتب متقدّمین و مآخذ مختلفه ۱۷ روایت و جدول جداگانه و مستقل در فهرست سلاطین اشکانی جمع کرده‌ام و در مقام مقابلهٔ آن‌ها با همدیگر دو جدول را عین همدیگر نیافتم» (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۱۷۱). در نگاه نخست این سخن اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، اما با گردآوری فهرست پادشاهان اشکانی و مقایسهٔ آن‌ها با یکدیگر می‌توان تفاوت‌های بیشماری را دید که در ظاهر پژوهش دربارهٔ این فهرست‌ها را بی‌فایده نشان می‌دهد.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل اختلاف فهرست پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی، وجود روایت‌های مبهمی از این شاهان در خداینامه بوده که در دورهٔ اسلامی به کتاب‌های سیرالملوک راه یافته است و البته برخی از نویسندگان دورهٔ اسلامی نیز تغییراتی در این فهرست‌ها داده‌اند. برخی از تاریخ‌نویسان با توجه به سخن ایرانیان، دلیل این نابسامانی را به قدرت رسیدن اردشیر بابکان و پایان هزارهٔ زرتشت می‌دانند. به گفتهٔ مسعودی مطابق اشارهٔ زرتشت در اوستا، پس از پایان هزاره، دین مزدیسنا و پادشاهی ایرانیان از میان می‌رود و چون میان زرتشت تا اسکندر سیصد سال و میان اسکندر تا اردشیر بابکان پانصد و ده سال فاصله بود، اردشیر متوجه شد که تا پایان هزارهٔ زرتشت دویست سالی بیشتر نمانده است، از این رو کوشش کرد تا دویست سال دیگر به این مدت بیفزاید و اینگونه پشتیبانی ایرانیان از پادشاهی ساسانی دوام بیشتری بیابد. برای این کار از پانصد و ده سال فاصلهٔ میان خود و اسکندر، نیمی از آن را کم کرد و برخی پادشاهان اشکانی را نام برد و از ذکر برخی دیگر خودداری کرد و چنان نشان داد که کشتن اردوان و به پادشاهی رسیدن او دویست و شصت سال پس از پادشاهی اشکانیان بوده است و همین موضوع سبب اختلاف میان ایرانیان و اقوام دیگر در ذکر تاریخ اشکانیان شد (مسعودی، ۱۹۳۸: ۸۵-۸۶). به خوبی پیداست که اختلاف و پریشانی تاریخ اشکانیان از همان سده‌های نخستین اسلامی میان تاریخ‌نویسان مشهود بوده است. اما دلیل این آشفتگی هر چه بوده امروز در متن‌های تاریخی، روایت‌های گوناگونی دیده می‌شود که به ظاهر نتیجه‌ای از خواندن و مقایسهٔ آن‌ها به دست نمی‌آید، به‌ویژه اینکه هیچ کدام از روایت‌ها به‌طور کامل با واقعیت تاریخی هم‌خوانی ندارد.

در این میان سه روایت متفاوت از شاهنامهٔ ابومنصوری دربارهٔ پادشاهان اشکانی در شاهنامهٔ فردوسی، غررالسیر ثعالبی و آثار الباقیه بیرونی به چشم می‌خورد. فردوسی به نام نه تن از شاهان اشکانی که دویست سالی پادشاهی کرده‌اند اشاره می‌کند (فردوسی، ۱۳۹۳: ج۶، ۱۳۸-۱۳۹، ۶۷-۸۳). ثعالبی مطابق کتابی به نام «شاهنامه»، نخستین پادشاه را «اشک پسر اشکان» با ده سال پادشاهی می‌نویسد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۴-۲۸۵) و بیرونی جدولی از اشکانیان می‌آورد که در آن به نام یازده تن اشاره شده که ۲۶۶ سال پادشاهی

کرده‌اند (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۷). ازآنجاکه از شاهنامهٔ ابومنصوری تنها مقدمه‌ای باقی مانده، نمی‌توان به یقین گفت کدامیک از سه روایت موجود روایت شاهنامهٔ ابومنصوری بوده است؛ اما با طبقه‌بندی فهرست پادشاهان اشکانی و با دقت در اطلاعاتی که مورّخان و نویسندگان در اختیار خواننده قرار داده‌اند، شاید بتوان به دیدگاه تازه‌ای از روایت شاهنامهٔ ابومنصوری دست یافت که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

۱-۱. بیان مسأله

مطابق نظر بیشتر شاهنامه‌پژوهان منبعِ فردوسی برای نظم شاهنامه، کتاب شاهنامهٔ ابومنصوری بوده و ثعالبی نیز در کنار منابع دیگر، همین کتاب را به‌عنوان منبع اصلی خود به کار برده است. همچنین بیرونی نیز از شاهنامهٔ ابومنصوری جدولی از پادشاهان اشکانی آورده است. اما مشکلی که در این میان به چشم می‌خورد تفاوت روایت این سه کتاب از شاهنامهٔ ابومنصوری است. اگر فردوسی، ثعالبی و بیرونی دربارهٔ اشکانیان از شاهنامهٔ ابومنصوری مطلب خود را آورده‌اند، دلیل اختلاف روایت آن‌ها چیست؟ آیا فردوسی از منبعی به غیر از شاهنامهٔ ابومنصوری استفاده کرده و با این کار در نظم شاهنامه از منابع متعدد بهره برده است؟ آیا بیرونی، ثعالبی و فردوسی مطابق اشارهٔ پژوهشگران، نسخه‌های متفاوتی از شاهنامهٔ ابومنصوری در دست داشته‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها ابتدا باید به فهرست‌های گوناگون پادشاهان اشکانی در متن‌هایی که پیش از شاهنامهٔ فردوسی (سال ۴۰۰ ه.ق) نوشته شده است، دقت شود. نخست باید فهرست این پادشاهان با توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان طبقه‌بندی شود و با در نظر گرفتن جزئیات فراوانی که در کتاب‌های تاریخی به چشم می‌خورد به تحلیل روایت فردوسی، ثعالبی و بیرونی پرداخت.

۱-۲. پیشینهٔ پژوهش

نخستین بار تقی‌زاده به گردآوری فهرست پادشاهان اشکانی اشاره می‌کند و تفاوت روایت ثعالبی، بیرونی و فردوسی از شاهنامهٔ ابومنصوری را فعلاً قابل حل نمی‌داند. هر چند این احتمال را مطرح می‌کند که نسخه‌های شاهنامهٔ ابومنصوری شاید با یکدیگر اختلاف داشته و اگر این اختلاف را نپذیریم ممکن است ثعالبی مانند بیرونی «شاهنامهٔ ابوعلی بلخی» را در دست داشته و از آن مطلب خود را آورده است (تقی‌زاده، ۱۳۴۲: ۱۵۷). خطیبی نیز مانند تقی‌زاده اختلاف این سه روایت را مسأله‌ای لاینحل می‌داند (خطیبی، ۱۳۸۱: ۶۶). زُتنبرگ در مقدمهٔ «غرر السیر» به اختلاف شاهنامهٔ فردوسی و سخن ثعالبی پرداخته و فهرست ثعالبی را برابر با یکی از فهرست‌های طبری دانسته است که در سال‌شمار با فهرست تاریخِ ابوالفرج زنجانی همانندی دارد (ثعالبی، ۱۳۶۸: صد ونه-صد و ده). او درنهایت شباهت‌ها و تفاوت‌های شاهنامهٔ فردوسی و غرر السیر ثعالبی را حاصل انتخاب و برداشت این دو نویسنده از یک منبع مشترک دانسته است (همان: صد و شانزده). نولدکه هر چند دربارهٔ تفاوت فهرست فردوسی و روایت

ثعالبی سخن نمی‌گوید، اما به‌طور کلّی بر این نظر است که تنظیم آزادانهٔ موضوع بـه دسـت فردوسـی و بیـان مرتـب ثعالبی دلیل ایجاد اختلاف شده است. او همچنین دستکاری کاتبانِ منبع هر دو نویسنده یعنـی شـاهنامهٔ ابومنصـوری را دلیل دیگری برای تفاوت سخن ثعالبی و فردوسـی می‌دانـد (نولدکـه، ۱۳۷۹: ۱۱۸–۱۱۹). صـفا معتقـد اسـت کـه فردوسی و ثعالبی به دلیل تفاوت روایت‌شان با سخن بیرونـی، از شـاهنامهٔ ابومنصـوری بـرای ذکـر تـاریخ اشـکانیان استفاده نکرده‌اند. او فهرست فردوسی را با فهرستِ ابوالفرج زنجانی در آثار الباقیه از یک جـنس می‌دانـد و می‌نویسـد که ثعالبی به دلیل نقص روایت شـاهنامهٔ ابومنصـوری از منـابع دیگـری در کنـار شـاهنامهٔ ابومنصـوری بهـره بـرده و فردوسی برای پرهیز از بحث انتقادی و تحقیقی به روایت مبهمی از تاریخ اشکانیان اکتفا کـرده اسـت (صـفا، ۱۳۸۹: ۱۰۴–۱۰۵ و ۵۴۹–۵۵۱). خالقی مطلق در ابتدا به اختلاف سخن فردوسی و بیرونی پرداخته و سپس نظـر تقـی‌زاده را که فردوسی در این بخش احتمـالاً از منـابع دیگـری جـز شـاهنامهٔ ابومنصـوری اسـتفاده کـرده رد می‌کنـد و دلیـل اختلاف سخن فردوسی و بیرونی را تفاوت دست‌نویس‌های شاهنامهٔ ابومنصوری که در اختیار ایـن دو بـوده می‌دانـد: «تفاوت این جدول‌ها بیشتر معلول این است که در طول قرون صاحبان نسخه یـا خواننـدگانِ آن، اخـتلاف اسـامی یـا سنوات را از منابع دیگر بر حاشیهٔ نسخه نوشته‌اند و به تدریج طیّ استنساخات دیگـر، ایـن حواشـی واردِ مـتن شـده و موجب اختلاف نصوص را فراهم آورده است. اختلاف اسامی و تسلسل شاهان اشکانی در [شـاهنامهٔ] فردوسـی و در گزارش بیرونی از متن ابومنصوری نیـز بایـد معلـول همـین فسـاد تـدریجی باشـد» (خـالقی مطلـق، ۱۳۹۳: ج۱۰، ۴۴–۴۵). آیدنلو نیز در این باره نظری مشابه با خالقی مطلق دارد و حدس می‌زند که از شـاهنامهٔ ابومنصـوری، دو یـا چند نسخهٔ متفاوت وجود داشته است و همـین موضـوع سـبب اخـتلاف روایـت فردوسـی، ثعـالبی و بیرونـی شـده است (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۱۳). محیط طباطبایی (۱۳۶۹: ۱۸۶–۱۸۷) به جدول‌های نام پادشاهان ایـران کـه در برخـی از دست‌نویس‌های شاهنامه، ازجمله دست‌نویس لندن ۶۷۵ آمـده اسـت، اشـاره می‌کنـد و ایـن جـدول‌ها را همـان جدول‌هایی می‌داند که در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری درج شده بود و این نکته را پیش می‌کشد کـه بیرونـی در «آثـار الباقیه» به مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری رجوع کرده و فهرست مورد نظر را از همین مقدمه در کتـاب خـود آورده اسـت. اما آیدنلو خط مقدمهٔ نسخهٔ لندن ۶۷۵ را با متن اصلی آن متفاوت می‌دانـد و بـه قراینـی احتمـال می‌دهـد کـه کـاتبی سال‌ها پس از کتابتِ متنِ اصلی، جدول شاهان را تحریر کرده و به آغـاز آن افـزوده اسـت؛ از ایـن رو جـدول شـاهان نسخهٔ لندن ۶۷۵، یا همان جـدول مقدمـهٔ شـاهنامهٔ ابومنصـوری نیسـت و یـا از آن تحریرهـای احتمـالی شـاهنامهٔ ابومنصوری است که بیرونی به آن رجوع نکرده اسـت (آیـدنلو، ۱۳۸۶: ۴۳). آیـدنلو سـپس می‌نویسـد: «نقـل قـول ثعالبی از شاهنامهٔ ابومنصوری دربارهٔ نخستین شاه اشکانی با آثار الباقیه و نیز فهرست مقدمـهٔ لنـدن متفـاوت اسـت و این اختلاف‌ها، احتمال بودنِ چند تحریر جداگانه از شاهنامهٔ ابومنصوری را پیش می‌آورد» (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۴۴).

۲. بحث

در این بخش کوشش شده تا فهرست پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی که تـا پایـان نظـم شـاهنامه (۴۰۰ ه.ق) نوشته شده است با توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که با یکـدیگر دارد، طبقه‌بنـدی شـود. در ایـن مـورد بایـد دقـت داشت که تفاوت یک یا دو نام در جدول‌های مختلف نباید پژوهشگر را به این نتیجه برساند که با دو روایـت گونـاگون از دو کتاب کهن مواجه است؛ بلکه این تفاوت ممکن اسـت حاصـل بی‌دقتـی نویسـنده یـا کاتـب و یـا تصـحیف و گشتگی و یا کم و زیاد شدن نام‌ها باشد. در اینجا جدول شاهان اشکانی با توجـه بـه سلسله‌نسـب و تبـاری کـه بـرای آن‌ها آمده و همچنین سال‌شمار پادشاهی و شباهت نام‌ها، به پنج گروه تقسیم شد تا نشان داده شود که جـدول بیرونـی از شاهنامهٔ ابومنصوری و فهرست فردوسی با کدام گروه همانندی و قرابت بیشتری دارد.

۲-۱. گروه الف

فهرست سوم طبری (بی‌تا: ۱۹۵؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۵۰۰-۵۰۱):

۱. افقورشاه بن بلاش بن سابور بن اشکان بـن أرش الجبار بن سیاوش بن کیقاوس‌الملک (۶۲ سال)	۲. سابور بن افقور (۵۳ سال)
۳. جوذرز بن سابور بن افقور (۵۹ سال)	۴. ابزان بن بلاش بن سابور (۴۷ سال)
۵. جوذرز بن ابزان بن بلاش (۳۱ سال)	۶. نرسی بن ابزان (۳۴ سال)
۷. هرمزان بن بلاش (۴۸ سال)	۸. فیروزان بن هرمزان بن بلاش (۳۷ سال)
۹. کسری بن فیروزان (۴۷ سال)	۱۰. اردوان بن بلاش (۵۵ سال)
مجموع: (۴۷۳ سال)	

ثعالبی (۱۹۶۳: ۴۵۷-۴۷۳؛ ۱۳۶۸: ۲۹۹-۲۸۵) از همین فهرست در ذکر پادشـاهان اشـکانی اسـتفاده کـرده است. مطابق اشارهٔ ثعالبی (۱۹۶۳: ۴۵۷-۴۵۸؛ ۱۳۶۸: ۲۸۵)، او فهرست اشکانیان را بر اساس شـباهت فهرسـت سوم طبری و سخن ابن خردادبه آورده و احتمالاً فهرست ثعالبی با توجه به روایـت ابـن خردادبـه نوشـته شـده اسـت؛ چراکه تفاوت‌هایی میان سخن او و طبری دیده می‌شود.

فهرست حمزهٔ اصفهانی (بی‌تا: ۱۴؛ ۱۳۶۷: ۱۰-۱۱) نیز مانند طبری است؛ اما با دو تفاوت: ۱. پادشاهی بـه نـام «بلاش پسر فیروزان» دارد که در فهرست طبری دیده نمی‌شـود؛ ۲. در سال‌شـمار شـاهان بـا سـخن طبـری متفـاوت اسـت. البتـه ایـن دو تفـاوت دلیـل بـر نادیـده گـرفتن شـباهت‌های فـراوان ایـن دو فهرسـت نمی‌شـود، بـه‌ویژه کـه تبارِ (شجرنامه) پادشاهان اشکانی در هر دو فهرست یکی است و احتمالاً روایـت مشـترکی کـه بـه ایـن دو نویسـنده رسیده، دلیل این شباهت است:

۱. اشک بن اشک (۵۲ سال)	۲. شاپور بن اشک (۲۴)	۳. گودرز بن شاپور (۵۰)
۴. بیژن بن بلاش بن شاپور (۲۱)	۵. گودرز کوچک پسر بیژن (۱۹)	۶. نرسی بن بیژن (۳۰)
۷. هرمزان بن بلاش بن شاپور (۱۷)	۸. فیروزان بن هرمزان (۱۲)	۹. خسرو بن فیروزان (۴۰)
۱۰. بلاش بن فیروزان (۲۴)	۱۱. اردوان بن بلاش بن فیروزان (۵۵)	مجموع: (۳۴۴ سال)

بیرونی (۱۸۷۸: ۱۱۴) نیز جدول حمزه را در کتاب «آثار الباقیه» آورده و می‌نویسد که حمزه از کتاب اوستا برای نوشتن آن استفاده کرده است؛ در حالی که حمزه در این مورد به کتاب‌های «سیر الملوک الفرس» اشاره می‌کند (اصفهانی، بی‌تا: ۹؛ ۱۳۶۷: ۷). پس از این فهرست، حمزۀ اصفهانی (بی‌تا: ۲۹؛ ۱۳۶۷: ۳۰) در فصل دیگر از کتاب خود به ذکر اخبار پادشاهان ایران با توجه به کتاب‌های «سیر الملوک الفرس» (کتب سیر) می‌پردازد و از سه پادشاه اشکانی یاد می‌کند: ۱. شاپور پسر اشک. ۲. گودرز پسر اشک. ۳. بلاش پسر خسرو (اصفهانی، بی‌تا: ۴۳-۴۲؛ ۱۳۶۷: ۴۱-۴۲). از میان این سه پادشاه، دو مورد پایانی در فهرست نخستِ حمزه دیده نمی‌شود. این نشان می‌دهد که دو روایت از پادشاهان اشکانی در کتاب‌های سیر الملوکی که حمزۀ اصفهانی از آن‌ها نام برده، بوده است که در برخی از آن‌ها به جای «گودرز پسر شاپور»، «گودرز پسر اشک» و به جای «بلاش پسر فیروزان»، «بلاش پسر خسرو» آورده بودند و حمزۀ اصفهانی کوشش کرده این تفاوت را نشان دهد؛ البته این تفاوت به فهرست‌های گروه «ب» شباهت دارد که در ادامه خواهد آمد.

۲-۲. گروه ب

در اینجا روایت تاریخ‌نگارانی خواهد آمد که سخن آن‌ها با گروه «الف» شباهت فراوانی دارد و باید گفت فهرست‌های هر دو گروه، ریشه در یک روایت مشترک دارد با این تفاوت که به جای «فیروزان پسر هرمزان»، «اردوان اشکانی» یا «اردوان بزرگ» آورده‌اند و گودرز را پسر اشک/اشکان/اشکانیان و بلاش را پسر خسرو/کسری می‌دانند. همانطور که پیش از این گفته شد حمزۀ اصفهانی به این تفاوت که ناشی از دو روایتِ متفاوت در سیر الملوک‌ها بوده اشاره کرده است.

طبری (بی‌تا: ۱۹۳-۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹) در فهرست نخست خود از شاهان اشکانی، جدول ذیل را آورده است:

۱. اشک بن اشجان (۱۰ سال)	۲. سابور بن اشغان (۶۰)	۳. جوذرز بن اشغانان الاکبر (۱۰)
۴. بیزن الاشغانی (۲۱)	۵. جوذرز الاشغانی (۱۹)	۶. نرسی الاشغانی (۴۰)
۷. هرمز الاشغانی (۱۷)	۸. اردوان الاشغانی (۱۲)	۹. کسری الاشغانی (۴۰)
۱۰. بلاش الاشغانی (۲۴)	۱۱. اردوان الاصغر الاشغانی (۱۳)	مجموع: (۲۶۶ سال)

بلعمی (۱۳۵۳: ج۲، ۷۲۶-۷۳۲) از میان سه فهرست طبری، فهرست نخست او را معتبرتر دانسته و آن را در کتاب خود ذکر کرده است. او در ابتدا برای «اشک پسر دارای اکبر»، ۱۰ سال پادشاهی نوشته، اما او را در جدول خود قرار نداده است و تنها به‌عنوان تبارِ اشکانیان از او یاد می‌کند.

مسعودی (۱۹۳۸: ۸۳-۸۴) در کتاب «التنبیه و الاشراف» و در کتاب «مروج الذهب» (مسعودی، ۱۹۷۳: ج۱، ۲۳۵-۲۳۶)، فهرست شاهان اشکانی را مانند طبری آورده، با این تفاوت که سال‌شمار اشکانیان در کتاب «التنبیه و الاشراف»، ۲۶۸ سال و در کتاب «مروج الذهب» ۲۸۲ سال است. او روایت خود را از «ابوعبیده معمر بن مثنی التیمی» از «عمر کسری» از کتاب «اخبار الفرس» می‌داند. «عمر کسروی» به گفتهٔ اذکائی احتمالاً «ابوحفص عمر بن حفص فرّخان طبری» است (بیرونی، ۱۳۹۲: ۵۹۷-۵۹۸). این نویسنده به خواست «فضل بن سهل» به دربار مأمون فراخوانده شده و یکی از مترجمان خداینامه بوده است (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۴۶ و ۴۹۱-۴۹۲). مسعودی در کتاب «مروج الذهب» به ۵۱۷ سال پادشاهی اشکانیان اشاره می‌کند و این در حالی است که در کتاب «التنبیه و الاشراف» فاصلهٔ میان اسکندر و اردشیر بابکان را ۵۱۰ سال نوشته است (مسعودی، ۱۹۳۸: ۸۵).

مقدسی (۱۹۰۳: ج۳، ۱۵۵-۱۵۶؛ ۱۳۷۴: ج۱، ۵۱۰) نیز در «البدء والتّاریخ» همین فهرست را آورده است و می‌نویسد که ملوک الطوایف ۲۶۶ سال پادشاهی کردند، اما در انتهای فهرستش به ۲۷۰ سال پادشاهی اشکانیان اشاره می‌کند.

بیرونی از قول «ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی حاسب» و از کتاب «التاریخ»، جدول چهارم خود از پادشاهان اشکانی را آورده است با این توضیح که ابوالفرج زنجانی، فهرست خود را با توجه به همجنسی میان گفتارهای گوناگون تنظیم کرده است (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۶؛ ۱۳۹۲: ۱۴۱) و روایت او نیز ۲۶۶ سال پادشاهی اشکانیان را نشان می‌دهد. ابن مسکویه (۲۰۰۳: ج۱، ۸۸) نیز می‌گوید که اشکانیان ۲۶۶ سال پادشاهی کردند و فهرستی مطابق با روایت دیگر نویسندگان این گروه می‌آورد.

در این گروه فهرست فردوسی (۱۳۹۳: ج۶، ۱۳۸-۱۳۹، ۶۷-۸۳) نیز قرار دارد. هر چند نویسندگان دیگر به ۱۱ پادشاه و فردوسی تنها به ۹ پادشاه اشاره کرده، اما نام‌ها و ترتیبی که او آورده است، فهرست او را در این گروه قرار می‌دهد:

۱. اشک از نژاد قباد	۲. شاپور	۳. گودرز اشکانیان
۴. بیژن از نژاد کیان	۵. نرسی	۶. اورمزد بزرگ
۷. خسرو	۸. اردوان	۹. بهرام اشکانیان (که او را اردوان بزرگ می‌خواندند)

بنداری در ترجمهٔ این بخش از شاهنامه، سخنی مشابه با فردوسی آورده است، تنها با یک تفاوت که اشک را فرزند اشک می‌خواند؛ در حالی که در شاهنامه چنین چیزی نیامده است: «سر این پادشاهان اشک فرزند اشک بود که نسب به کیقباد می‌رسانید... سرایندهٔ کتاب گوید که پس از اشک، شاپور بود، سپس گودرز، آن گاه بیژن و پس از او اورمزد و بعد از او خسرو، سپس اردوان آمد که مردی خردمند و صاحب رأی بود و پس از او بهرام که او را اردوان بزرگ می‌خواندند» (بنداری، ۱۹۳۲: ج۲، ۳۸؛ ۱۳۸۲: ۳۸۸).

۳-۲. گروه ج

این گروه به جز اینکه دو پادشاه با نام‌های «اشک پسر اشک پسر اشکان» و «بهافرید اشکانی» بیشتر دارد، تفاوتی با گروه «ب» و «الف» ندارد و باید گفت با فهرست‌های گروه «الف» و «ب» به یک روایت مشترک می‌رسد. در این گروه تنها فهرست دوم طبری قرار دارد (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹):

۱. اشک بن اشکان بزرگ از فرزندان کیبیه پسر کیقباد (۱۰ سال)	۲. اشک پسر اشک پسر اشکان (۲۱ سال)
۳. شاپور پسر اشک پسر اشکان (۲۱ سال)	۴. شاپور پسر اشک پسر اشکان (۳۰ سال)
۵. گودرز بزرگ پسر شاپور پسر اشکان (۱۰ سال)	۶. بیژن پسر گودرز (۲۱ سال)
۷. گودرز کوچک پسر بیژن (۹ سال)	۸. نرسه پسر گودرز کوچک (۴۰ سال)
۹. هرمز پسر بلاش پسر اشکان (۱۷ سال)	۱۰. اردوان بزرگ و او اردوان پسر اشکان است (۱۲ سال)
۱۱. کسری پسر اشکان (۴۰ سال)	۱۲. بهافرید اشکانی (۹ سال)
۱۳. بلاش اشکانی (۲۴ سال)	۱۴. اردوان کوچک (او اردوان پسر بلاش پسر فیروز پسر هرمز پسر بلاشر [بلاش] پسر شاپور پسر اشک پسر اشکان بزرگ و جَدِ او کیبیه پسر کیقباد است). (۱۳ سال)
مجموع: (۲۷۷ سال)	

نکته‌ای که در فهرست طبری دیده می‌شود تباری است که برای پادشاه آخر یعنی «اردوان» آورده است. اگر به فهرستِ حمزهٔ اصفهانی (گروه الف) که به آن اشاره شد دقت شود، همین تبار را به‌عنوان پادشاهان پیش از اردوان در جدول خود ذکر کرده است؛ ازاین‌رو «فیروز» و «بلاش پسر فیروز» در آن دیده می‌شود، اما در فهرست طبری نامی از «فیروز» به‌عنوان شاه اشکانی برده نشده است. این مورد نشان می‌دهد که اختلاف گروه «الف»، «ب»، «ج» در معرفی شاهان اشکانی به این دلیل بوده است که نویسندگان سیر الملوک‌ها احتمالاً از میان تبار هر یک از شاهان اشکانی که در منبع آن‌ها (خداینامه) بوده است، نام‌هایی را برمی‌گزیدند و به‌عنوان شاه معرفی می‌کردند و اختلاف این سه گروه بیشتر نتیجهٔ مبهم بودن روایت منبع آن‌ها و اجتهاد شخصی‌شان در انتخاب نام شاهان اشکانی است.

۴-۲. گروه د

نکته‌ای که در مورد این گروه وجود دارد این است که یکسره متفاوت از سه گـروه «الـف»، «ب» و «ج» اسـت و بایـد گفت تاریخ‌نگارانی که کتاب‌های سیر الملوک الفرس و کتاب‌هـای تـاریخی دیگـر را در اختیـار داشـته‌اند بـه چنـین روایتی اشاره نکرده‌اند. خوارزمی (۱۹۳۰: ۶۲-۶۳) نام و لقب پادشاهان اشکانی را اینگونه آورده است:

نام	لقب	نام	لقب
۱. اشک بن دارا	جوشنده	۲. اشک بن اشک	اشکان
۳. سابور بن اشک	زرّین	۴. بهرام بن سابور	جودرز
۵. نرسی بن بهرام	نیو	۶. هرمز	سالار
۷. بهرام بن هرمز	روشن	۸. بهرام بن بهرام	تراده (نجیب)
۹. نرسی	شکاری	۱۰. اردوان	الاحمر

بیرونی در جدول نخست نام و لقب پادشاهان اشکانی را بدون ذکر منبع آورده است (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۳):

نام	لقب	نام	لقب
۱. اشک بن اشکان (۱۳ سال)	حوئئده، (نقطه ندارد)	۲. اشک بن اشک بن اشک (۲۵)	اشکان
۳. سابور بن اشک (۳۰)	زرّین	۴. بهرام بن سابور (۲۱)	حورون
۵. نرسی بن بهرام (۲۵)	کیسور	۶. هرمز بن نرسی (۴۰)	سالار
۷. بهرام بن هرمز (۲۵)	روشن	۸. فیروز بن بهرام (۱۷)	بلاد
۹. کسری بن فیروز (۲۰)	براده	۱۰. نرسی بن فیروز (۳۰)	شکاری
۱۱. اردوان بن نرسی (۲۰)	الاخیر	مجموع: (۲۶۶ سال)	

به نظر می‌رسد خوارزمی برای آوردن نام و لقب پادشاهان اشکانی به منبعـی دسترسـی داشـته کـه بیرونـی نیـز از همان منبع در فهرست خود استفاده کرده، اما خوارزمی بر خلاف بیرونی همـهٔ پادشـاهان اشـکانی را نیـاورده اسـت. اذکائی لقب «حورون» را «گودرز» نوشته است و به نظر می‌رسـد «حـورون» را گشـتهٔ «جـودرز» می‌دانـد (بیرونـی، ۱۳۹۲: ۱۳۹).

بیرونی از کتاب «شاهنامه ابی منصور بن عبدالرزاق»، فهرست ذیل را آورده است (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۷):

۱. اشک بن دارا و گفته‌انـد کـه از فرزندان آرش بود (۱۳ سال)	۲. اشک بن اشک (۲۵)	۳. سابور بن اشک (۳۰)
۴. بهرام بن سابور (۵۱)	۵. نرسی بن بهرام (۲۵).	۶. هرمز بن نرسی (۴۰)

۷. بهرام بن هرمز (۵)	۸. هرمز (۷)	۹. فیروز بن هرمز (۲۰)
۱۰. نرسی بن فیروز (۳۰)	۱۱. اردوان (۲۰)	مجموع: (۲۶۶ سال)

این فهرست با فهرست نخست بیرونی و خوارزمی شباهت فراوانی دارد. هر چند در این فهرست در گزینهٔ شمارهٔ ۸، پادشاهی به نام «هرمز» آمده که در فهرست نخستِ بیرونی نیست و به جای آن بیرونی پس از «فیروز»، پادشاهی به نام «کسری بن فیروز» آورده است که در فهرست شاهنامهٔ ابومنصوری دیده نمی‌شود، اما یک نکته در این میان به چشم می‌خورد که قابل تأمل است و آن شباهت فراوانی است که این دو فهرست در ذکر نام و سال پادشاهان اشکانی با یکدیگر دارد. درست است که در فهرست شاهنامهٔ ابومنصوری برای «بهرام بن شاپور»، ۵۱ سال پادشاهی آمده که در فهرست بیرونی ۲۱ سال است و یا در فهرست ابومنصوری برای «بهرام بن هرمز»، ۵ سال پادشاهی آمده که در فهرست بیرونی ۲۵ سال است و یا برای «هرمز»، ۷ سال آمده که جای آن را «فیروز بن بهرام» با ۱۷ سال پادشاهی گرفته است، اما این تفاوت سال‌ها (۲۱-۵۱؛ ۲۵-۵؛ ۱۷-۷) می‌تواند حاصل تفاوت نسخه‌های خطی یک کتاب و یا اشتباه در خواندن آن باشد و تفاوت اساسی و بنیادینی نیست. از این رو می‌توان گفت فهرست شاهنامهٔ ابومنصوری بر اساس منبعی نوشته شده بود که خوارزمی و بیرونی نیز جدول خود را مطابق آن نوشته‌اند؛ به این معنی که خوارزمی و بیرونی و نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری احتمالاً از یک کتاب مشترک یا یک روایت مشترک برای ذکر جدول خود استفاده کرده‌اند، کتابی که روایت آن چندان متداول نبوده است و تاریخ‌نگاران به آن اشاره‌ای نکرده‌اند.

با دقت در طبقه‌بندی جدول پادشاهان اشکانی که تا اینجا به آن اشاره شد، می‌توان گفت که روایت گروه‌های «الف»، «ب»، «ج»، ریشه در یک روایت مشترک دارد که این روایت به احتمال فراوان به دلیل دقیق نبودن تاریخ اشکانیان در خداینامه، دچار دگرگونی شده است و نویسندگان با توجه به برداشت و استنباط خود، نام‌هایی را از آن کاسته و یا به آن افزوده‌اند. از سوی دیگر باید گفت که روایت گروه «ب» و «الف» نسبت به گروه «ج» و «د» از اعتبار بیشتری برخوردار است؛ به‌ویژه که نویسندگان متن‌های تاریخی برای آوردن فهرست پادشاهان اشکانی در آن دو گروه (ب، الف) به کتاب‌های سیر الملوک الفرس اشاره می‌کنند، اما بیرونی (۱۸۷۸: ۱۱۳) منبع خود را ذکر نمی‌کند و تنها جدول اشکانیان را دنبالهٔ جدول پیشدادیان و کیانیان می‌داند که این جدول بر اساس نظر عموم مردم ایران (رأی جمهور الفرس) تنظیم شده است (همان: ۱۰۲). او همچنین در ابتدای فهرست نخست ساسانیان که آن را هم دنبالهٔ جدول‌های نخست خود می‌داند به این موضوع اشاره می‌کند که این جدول بر اساس «تاریخ پارسی» (التاریخ الفارسی) تنظیم شده است (همان: ۱۲۰).

۵-۲. گروه هـ

حمزهٔ اصفهانی (بی‌تا: ۲۶-۲۷؛ ۱۳۶۷: ۲۲) از گفتهٔ «بهرام پسر مردانشاه، موبد شهر شاپور» جدولی را آورده است که به ۱۹ پادشاه اشکانی و ۴۳۳ سال پادشاهی آن‌ها اشاره دارد و بیرونی (۱۸۷۸: ۱۱۵) نیز همین جدول را از قول حمزه نقل کرده است. این جدول یکسره با روایت‌های دیگر متفاوت است و با سخن فردوسی و بیرونی از شاهنامهٔ ابومنصوری نیز تفاوت آشکاری دارد.

۳. تبار پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی

در متن‌های تاریخی برای اشکانیان، چهار تبار نوشته شده است؛ از نژاد: ۱. کیکاوس ۲. کیقباد ۳. گشتاسپ ۴. دارای بزرگ. مطابق گفتهٔ تاریخ‌نویسان دو دسته روایت را باید از هم تفکیک کرد. نخست روایت‌هایی که در میان تاریخ‌نویسان غیرایرانی و ایرانی به زبان عربی نوشته شده (روایت تازیان) و دوم روایت‌هایی که در میان ایرانیان رواج داشته است و به زبان پارسی نوشته شده بود (روایت پارسیان). در مورد فهرست پادشاهان اشکانی گروه «الف»، «ب»، «ج»، روایت تازیان و گروه «د» روایت پارسیان تلقی می‌شود، چنانکه بیرونی به گفتهٔ خودش فهرست‌های نخست را بر اساس نظر عموم مردم ایران (رأی جمهور الفرس) و تاریخ پارسی (التاریخ الفارسی) تنظیم کرده است (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۰۲ و ۱۱۳ و ۱۲۰). این موضوع در مورد تبار پادشاهان اشکانی نیز دیده می‌شود که در روایت تازیان «اشک» را از نژاد «سیاوخش پسر کی‌کاووس» و یا «اسفندیار پسر کی‌گشتاسپ» می‌دانند، اما در روایت پارسیان مطابق گفتهٔ تاریخ‌نویسان نژاد «اشک» را به «کیقباد» و یا «دارای بزرگ» می‌رسانند. همانطور که طبری می‌نویسد: «پارسیان پندارند که اشک پسر دارا بود. گوید: بعضیشان گفته‌اند که اشک پسر اشکان بزرگ بود و وی از فرزندان کیبیه پسر کیقباد بود» (طبری: بی‌تا ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹).

۱-۳. از نژاد کیکاوس:

التنبیه و الاشراف: «اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن أش الجبار بن سیاوخش بن کیقاوس‌شاه» (مسعودی، ۱۹۳۸: ۸۴-۸۳). مروج الذهب: «اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن آس الجبار بن سیاوش بن کیقاوس» (مسعودی، ۱۹۷۳: ج۱، ۲۳۵-۲۳۶). فهرست سوم طبری: «افقور شاه بن بلاش بن سابور بن اشکان بن أرش الجبار بن سیاوش بن کیقاوس‌شاه» (طبری، بی‌تا: ۱۹۵؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۵۰۰-۵۰۱). بیرونی: «اشک بن اشکان با لقب «افغورشاه» ابن بلاش بن شاپور ابن اشکان بن اس ائکئار (نقطه ندارد) بن سیاوش بن کیکاوس» (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۳). داناسرشت به جای «اس ائکئار»، «آس ایکنار» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۱۵۴) و اذکائی، «اش [آرش] پهلوان» آورده است (بیرونی، ۱۳۹۲: ۱۳۸). بیرونی از گفتهٔ حمزه از اوستا: «اشک بن بلاش بن سابور بن اشکان بن اش الجبّار» (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۴).

در مورد نامِ «أش/ اس/ آس/ أرشِ انکئار/ الجبار» دو نکته وجود دارد. نخست اینکه منظور از «الجبار» عنوانِ «کی» است که نویسندگان متن‌های عربی در ابتدای پادشاهان کیانی می‌آوردند، چنانکه خوارزمی (۱۹۳۰: ۶۱) «کی» را «الجبار» و «کیان» را «الجبابره» و طبری (بی‌تا: ۱۵۲) و بیرونی (۱۸۷۸: ۱۰۲) سلسلهٔ «کیانیان» را «الجبابره» می‌خوانند. از این رو منظور از «اس/آس/اش/أرشِ الجبار» در این متن‌ها، «کی‌آرش» است. احتمالاً مترجمان و نویسندگان سیر الملوک‌ها این نام را در خداینامه دیده‌اند و چون این نام را به‌عنوان سرسلسله درنیافته‌اند، تبارهای گوناگون و متفاوتی برای اشکانیان نوشته‌اند و از اینجاست که چهار تبار کیقباد، کیکاوس، کی‌گشتاسب و دارای بزرگ به متن‌های تاریخی راه یافته است. شاید به همین دلیل بوده که در فهرست بیرونی به نقل از حمزه از اوستا، نَسَب «اشک» را به «اش الجبار» رسانده‌اند و دیگر از سیاوش و کیکاوس سخنی در میان نیست، هر چند ممکن است بیرونی (۱۸۷۸: ۱۱۳) به دلیل اشارهٔ پیشین خود، «سیاوش پسر کیکاوس» را در ادامهٔ «اش الجبار» نیاورده باشد. در متن‌های تاریخی نیز به غیر از «کیخسرو» و «فرود»، فرزندی به نام «کی‌آرش» یا «آرش» برای سیاوش معرفی نشده و حتی «کریستن سن» در کتاب «کیانیان» نیز به چنین چیزی اشاره نکرده است. ازاین‌رو درستی این سلسله‌نسب را که به «سیاوخش پسر کیکاوس» می‌رسد باید با شک و تردید نگریست، هر چند ممکن است برساختهٔ مورّخان دورهٔ اسلامی نباشد. «کی‌آرش» که در بیشتر متن‌های تاریخی آمده به احتمال فراوان از فرزندان «کیقباد» است که طبری اینگونه به نام فرزندان او اشاره می‌کند: «کی‌افنه، کی‌کاوس، کی‌أرش، کی‌به‌أرش، کی‌فاشین، کی‌بیه» (طبری، بی‌تا: ۱۵۲).

۲-۳. از نژاد کیقباد:

فهرست دوم طبری: «اشک پسر اشکان بزرگ بود و وی پسر کی‌بیه پسر کیقباد بود و ده سال پادشاهی کرد» (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹). همچنین طبری در فهرست دوم می‌گوید: «اردوان کوچک (او اردوان پسر بلاش پسر فیروز پسر هرمز پسر بلاشر پسر شاپور پسر اشک پسر اشکان بزرگ و جَدِ او کی‌بیه پسر کیقباد است» (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹-۵۰۰). ثعالبی دربارهٔ «اشک» می‌نویسد: «گفته‌اند که وی از فرزندان اشکان بن کی‌آرش بن کیقباد بود و جز این هم گفته‌اند» (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۴۵۷؛ ۱۳۶۸: ۲۸۴). فردوسی می‌گوید که اشک از نژاد قباد (کیقباد) بود و اشکانیان خود را از نسل «آرش» می‌دانستند (فردوسی، ۱۳۹۳: ج۶، ۱۳۸-۱۳۹، ۶۷-۷۴).

سه روایت نخست به سخن فردوسی در شاهنامه نزدیک است که «اشک» را از نژاد «قباد» می‌داند. در اینجا منظور از «کی‌بیه» در اصل «کی‌اپیوَه» فرزند «کیقباد» است که در بندهش به آن اشاره شده است: «از قباد، کی‌اَپیوَه زاده شد. (از کی‌اپیوه) کی‌اَرَش و کی‌بیارَش و کی‌پَسین و کی‌کاوس زاده شدند» (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۰). در شاهنامه نیز نام فرزندان کیقباد آمده، اما به «کی‌اپیوه» اشاره‌ای نشده است:

پسر بُد مر او را خردمند چار   که بودند از او در جهان یادگار

نخســتین، چــو کــاوس بــاآفرین کی‌آرش دگر بُد، سـیم کی‌پشـین
چهــارم کجــا اشکشــش بــود نــام ســـپردند گیتـــی بـــدآرام و کـــام
(ج ۱، ۱۹۸، ۱۷۳–۱۷۵)

با این توضیح باید گفت که تبار «اشک» به‌عنوان نخستین پادشاه اشـکانی بـه «کـی‌آرش» و سـپس «کی‌اَپیـوَه» و درنهایت به «کیقباد» می‌رسیده است. سخن فردوسی کـه اشـک را از نـژاد کیقبـاد و گـودرز را «خسـرونژاد» (ممکـن است کیخسرو مورد نظر باشد) و بیژن را از نژاد کیان می‌داند، این نکته را نشان می‌دهد که نویسندگان منبـع فردوسـی، اشکانیان را از تبار پادشاهان کیانی می‌دانستند. آنچه فردوسی دربارهٔ نِسبت اشکانیان به نژاد آرش آورده است، بـا توجـه به شواهدی که در منابع تاریخی آمده، این موضوع را روشـن می‌کنـد کـه منظـور از «آرش» نـه «آرش کمـانگیر» کـه «کی‌آرش» فرزند «کیقباد» یا «کی‌اپیوه» است؛ چراکه آرشِ کمـانگیر پـیش از کیانیـان در زمـان منـوچهر یـا زَو بـوده است (خطیبی، ۱۳۹۶: ۱۴۳–۱۶۱) و هرگز از سلسلهٔ کیانی محسوب نمی‌شود. حتی جایی در شـاهنامه کـه پـس از کشته شدن اردوان آخرین پادشاه اشکانی، دو فرزند او نیز به دست اردشیر گرفتار می‌شوند، بار دیگر بـه نـژاد اشـکانیان و «تخمهٔ آرشی» اشاره می‌شود که احتمالاً همان کی‌آرش مورد نظر است نه آرش کمانگیر:

دو فرزنـــدِ او هـــم گرفتـــار شـــد بـدو تخمــهٔ آرشــی خــوار شــد
(ج٦، ١٦٤، ٤٤١)

در کنار این مورد برخی از پژوهشگران بـدون ارائـهٔ دلیلـی روشــن، «آرش» را «کی‌ارشــن پســر کیقبــاد» (صــفا، ۱۳۸۹: ۵۴۹) و یـا «آرش» را گشـتهٔ «اَرَشـک» و «اَشـک» می‌داننــد (کـزازی، ۱۳۸۸: ج۷، ۵۰۱) و بـه اشـاره‌های تاریخ‌نویسان دربارهٔ تبار نخستین پادشاه اشکانی توجهی نمی‌کنند.

۳-۳. از نژاد گشتاسپ:

فهرست دوم طبـری: «اشـک بـن حـره بـن رسـبیان بـن أرتشـاخ بـن هرمـز بـن سـاهم بـن رزان بـن إسـفندیار بـن بشتاسب» (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹). این تبار را تنها طبـری و بـه پیـروی از او ابـن اثیـر (۱۹۸۷: ج۱، ۲۲۷؛ ۱۳۸۳: ج۱، ۳۴۵–۳۴۶) آورده است و چون بـه غیـر از طبـری و ابـن اثیـر، متن‌هـای تـاریخی دیگـر بـه آن اشاره‌ای نکرده‌اند، نباید چندان مورد اعتماد تاریخ‌نگاران بوده باشد. هر چند این تبار هم به پادشاهان کیانی می‌رسد.

۴-۳. از نژاد دارای بزرگ (داراب):

طبری: «و پارسیان تصوّر کرده‌اند که او اشک پسر دارا بود» (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹). بلعمی: «و ایشان را پدری بوده بود «اشکان» نام... آنگاه آن اشکانیان از پس اشک بن دارا مملکت دویست و شصت سال بداشتند» (بلعمی، ۱۳۵۳: ج۲، ۷۳۱). بلعمی در ابتدا برای «اشک پسر دارای اکبر» ۱۰ سال پادشاهی نوشته، اما او را در فهرست قرار نداده است و تنها به‌عنوان تبار اشکانیان از او یاد می‌کند (همان: ۷۳۱). روایت موبد از قول حمزه: «اشک بن دارا بن دارا ۱۰ سال» (اصفهانی، بی‌تا: ۲۶-۲۷؛ ۱۳۶۷: ۲۱-۲۲). مقدسی: اشکانیان، اشک بن دارا را بزرگ می‌داشتند و او را پادشاه می‌خواندند (۱۳۷۴: ج۱، ۵۱۰؛ ۱۹۰۳: ج۳، ۱۵۵-۱۵۶). خوارزمی: «اشک بن دارا، لقبش جوشنده» (۱۹۳۰: ۶۲). روایت موبد از قول حمزه از بیرونی: «اشک بن دارا بن دارا، ۱۰ سال» (۱۸۷۸: ۱۱۵). ثعالبی: «گفته‌اند که اشکان از فرزندان دارای بزرگ بود» (۱۹۶۳: ۴۵۷؛ ۱۳۶۸: ۲۸۴). مسکویه: «برخی گویند که اشک پسر دارای بزرگ نخستین پادشاه اشکانی بود و پس از او فرزندش گودرز پسر اشک به شاهی نشست» (۲۰۰۳: ج۱، ۸۸).

در اینجا نیز نژاد دیگری برای «اشک» آمده است که به «داراب یا دارای بزرگ» فرزند «بهمن» می‌رسد. مطابق گفتهٔ طبری، پارسیان (ایرانیان) اشک را از فرزندان دارا می‌دانستند. بیرونی از شاهنامهٔ ابومنصوری همین نسب را آورده است، همچنین او را از فرزندان «آرش» می‌داند. بنداری در کنار ترجمهٔ شاهنامه به سخن طبری اشاره می‌کند و می‌گوید که اشک از فرزندان دارای بزرگ بود (بنداری، ۱۹۳۲: ج۲، ۳۸؛ ۱۳۸۲: ۳۸۸).

۴. تفاوت روایتِ فردوسی، بیرونی و ثعالبی از شاهنامهٔ ابومنصوری

چنین گفت داننده دهقان چاچ	کزان پس کسی را نُبد تخت عاج
بزرگان که از تخم آرش بدند	دلیر و سبکسار و سرکش بدند
به گیتی به هر گوشه‌ای بر یکی	گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشاندند	ملوک طوایف همی‌خواندند
ازین گونه بگذشت سالی دویست	تو گفتی که اندر زمین شاه نیست
نکردند یاد این از آن، آن ازین	برآسود یکچند روی زمین
-سکندر سگالید ازین گونه رای	که تا روم آباد ماند به جای-
نخست اشک بود از نژاد قباد	دگر گرد شاپور خسرونژاد
ز یک دست گودرز اشکانیان	چو بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ	چو خسرو که بد نامدار سترگ

چـو زو بگـذری نامـدار اردوان | خردمنـد و بـارای و روشـن‌روان
چـو بنشسـت بهـرام از اشـکانیان | ببخشـید گنجـی بـه ارزانیـان
ورا خواندنـد اردوان بـزرگ | که از میش بگسست چنگال گـرگ
ورا بود شیراز و پـارس وُ سـپهان | کـه داننـده خوانـدش مـرز مهـان
به اسطخر بُد بابک از دسـت اوی | که تنّین خروشان بُد از شست اوی
چو کوتاه بُد شاخ و هم بیخشـان | نگویـد جهاندیـده تاریخشـان
ازیـرا جـز از نـام نشـنیده‌ام | نـه در نامـه‌ی خسـروان دیـده‌ام

(ج٦، ١٣٨-١٣٩، ٦٧-٨٣)

نخست باید به این نکتـه دقـت داشـت کـه راوی ایـن بخـش را نبایـد فردوسـی قلمـداد کـرد؛ بلکـه راویِ منبـع فردوسی (دهقان چاچ) چنین مطلبی را آورده و فردوسی همان‌طور که اشاره کرده (چنین گفت داننـده دهقـان چـاچ)، بر اساس سخن او این بیت‌ها را سروده است (نحوی، ۱۳۸۴: ۴۹؛ محمودی، ۱۳۹۵: ۷۸-۷۹). اما دو بیـت آخـر را می‌توان یا سخن فردوسی دانست و یا سخن راویِ منبعِ فردوسـی (دهقـان چـاچ) کـه فردوسـی آن را بـه نظـم درآورده است. اگر این دو بیت سخن فردوسی باشد، در بیت نخست می‌گوید: «جهاندیده (دهقان چاچ) دربـارهٔ کوتـاه بـودن پادشاهی اشکانیان و ادامه نیافتن نسل آن‌ها می‌گوید و همین را دلیلـی بـرای بیـان نکـردن تـاریخ هـر یـک از شـاهان اشکانی می‌داند؛ ازاین‌رو من (فردوسی) به جز نام از آن‌ها نشنیده‌ام و حتـی در شـاهنامهٔ ابومنصـوری هـم ندیـده‌ام». البته با توجه به جدولی که بیرونی در آثار الباقیه از شاهنامهٔ ابومنصوری آورده و بـه نـام و مـدت پادشـاهی هـر یـک از شاهان اشکانی اشاره کرده، نمی‌توان گفت که فردوسی در شاهنامهٔ ابومنصوری دربارهٔ اشکانیان مطلبـی نیافتـه اسـت. حال با توجه به این نکته باید گفت که در دو بیت آخر، فردوسی به احتمال فراوان سخنِ راوی (دهقان چاچ) را بـه نظـم درآورده است. راوی در این دو بیت می‌گوید: «جهاندیده (موبد زرتشتی) دربـارهٔ کوتـاه بـودن پادشـاهی اشـکانیان و ادامه نیافتن نسل آن‌ها می‌گوید و همین را دلیلی برای بیان نکردن تاریخ هر یک از شـاهان اشـکانی می‌دانـد؛ ازایـن‌رو من (راوی/دهقان چاچ) به جز نام از آن‌ها نشنیده‌ام و حتی در خداینامه هم ندیده‌ام». «شاخ و بـیخ» در اینجـا کنایـه از «فرزندان و نسل» است و به نسل اشکانیان اشاره دارد که طبق نظر راوی، آن‌ها تعداد کمـی بودنـد و سـال‌های زیـادی پادشاهی نکردند؛ از این رو موبدی که این بخش را برای راوی بیان کرده، تـاریخ و سرگذشـت آن‌هـا را نگفتـه اسـت؛ چراکه از اشکانیان به جز نام چیزی نشنیده و حتی در نامهٔ خسروان (خداینامه) هم ندیده اسـت. دو بیـت آخـر نشـان می‌دهد که مترجمان خداینامه از تاریخ اشکانیان و نامشان اطلاع دقیقـی نداشـتند و پادشـاهی آن‌هـا را کوتـاه‌تر از آن چیزی تصوّر می‌کردند که امروز شواهد و قراین نشان می‌دهد. در بندهش آمده است که «اشـکانیان (کـه) بـه شـاهی

پرهیزکارانه نام دارند، دویست و اندی سال» پادشاهی کرده‌اند (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۶). این روایت را نویسنده احتمالاً بر اساس کتاب اوستا نوشته است؛ زیرا مطلب خود را با این جمله آغاز می‌کند: «چنین گوید به دین...» (همان: ۱۵۵) و این نشان می‌دهد که احتمالاً در اوستا به نام و سال پادشاهی هر یک از شاهان اشکانی اشاره‌ای نشده بود؛ چراکه نویسندهٔ بندهش مانند مطالب دیگر خود آن را به دقت می‌آورد. در شاهنامه نیز مدّت پادشاهی اشکانیان «سالی دویست» آمده است که شباهتی با روایت بندهش دارد. موبد یا موبدانی که این بخش از خداینامه را ترجمه کرده‌اند احتمالاً به جز سال تقریبی دویست که فردوسی هم آن را آورده است، چیزِ دیگری در خداینامه نیافته‌اند؛ حتی نام شاهان اشکانی نیز ممکن است در خداینامهٔ این موبدان نبوده باشد؛ چراکه طبق سخن راوی که فردوسی آن را به نظم درآورده، چیزی به جز نام از ایشان نشنیده است (ازیرا جز از نام نشنیده‌ام/ نه در نامهٔ خسروان دیده‌ام). آوردن واژهٔ «شنیدن» که در اینجا می‌تواند به معنای «خواندن» هم باشد (نحوی، ۱۳۸۴: ۵۹-۵۷)، نشان می‌دهد که احتمالاً نه‌تنها تاریخ اشکانیان که نام آن‌ها نیز در خداینامهٔ این موبدان نبوده است و مترجم یا مترجمان این بخش، یا به شنیده‌های خود اکتفا کرده‌اند و یا از کتاب دیگری غیر از خداینامه نام نه (۹) پادشاه اشکانی را آورده‌اند. این سخن از آنجا قوّت می‌گیرد که در کتاب «نهایة الارب فی اخبار الفرس و العرب» که بخش‌هایی از سیر الملوک ابن مقفع در آن آمده است به جز پادشاه آخر، نامی از شاهان اشکانی به چشم نمی‌خورد. در این کتاب مدت پادشاهی اشکانیان «۲۶۶ سال» ذکر شده و به جای «اردوان» آخرین پادشاه اشکانی «آذروان بن اشه بن اشغان» آمده است (بی‌نا، ۱۳۷۵: ۱۵۹ و ۱۷۷). نویسندهٔ مجمل التواریخ نیز در کتاب خود به نقل از سیر الملوک تنها به نام پادشاه آخر اشکانی اشاره می‌کند: «اردوان را در سیر الملوک، «آذروان» نوشته است» (بی‌نا، ۱۳۸۹: ۳۲). حتی دینوری (۱۳۳۰: ۴۱-۴۳) در کتاب «اخبار الطوال» و یعقوبی (ج۱، ۱۳۸۲: ۱۹۴) در «تاریخ یعقوبی» نیز به جز پادشاه آخر (اردوان بن اشه بن اشغان)، نام و سال پادشاهان دیگر را نیاورده‌اند و تنها دینوری مدت پادشاهی اشکانیان را «۲۶۶ سال» ذکر می‌کند (دینوری، ۱۳۳۰: ۴۳).

نکتهٔ دیگر این است که فردوسی بر اساس منبع خود با آوردن واژهٔ «چو» و «چون» در ابتدای نام برخی از پادشاهان اشکانی، چنان نشان داده است که این پادشاهان از میان یک فهرست بلندتر انتخاب شده‌اند: «چو بیژن...»، «چو نرسی و چون اورمزد بزرگ» و «چو خسرو...». این ویژگی را می‌توان در مقدمهٔ قدیم شاهنامه نیز مشاهده کرد؛ زمانی که نویسنده می‌خواهد به داستان‌های اساطیری شاهنامه اشاره کند، چنین مطلبی را آورده است: «و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نمایذ و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گرذذ و دلپذیر آیذ چون دست براذرش [دستبرد آرش] و چون همان سنگ کجا آفریذون به پای بازداشت و چون ماران که از دوش ضحّاک برآمدند» (قزوینی، ۱۳۳۲: ۳۷-۳۸). آوردن واژهٔ «چو» یا «چون» در این موارد نشان می‌دهد که موبدان و راویِ منبعِ فردوسی (دهقان چاچ)، نام نه (۹) پادشاه اشکانی را با تردید و با توجه به شنیده‌ها یا خوانده‌های خود

آورده‌اند، اما می‌دانستند که تعداد آن‌ها ممکن است بیشتر از آن چیزی باشد که ذکر می‌کنند. ازاین‌رو نباید معرفی پادشاهان اشکانی در شاهنامه را با توجه به منبع فردوسی کامل و دقیق تلقی کرد. خالقی مطلق با توجه به همین نکته نوشته است که چون فردوسی ملزم به رعایت وزن و قافیه بوده، نام شاهان اشکانی را به ترتیب نیاورده است و آوردن عبارت‌هایی مانند «ز یک دست فلانی» یا «چو فلانی» تسلسل دقیق را نشان نمی‌دهد. ازاین‌رو «فردوسی از این نام‌ها آنهایی را که در بحر متقارب می‌گنجیده و یا با قافیهٔ بیتش می‌خوانده است برگزیده بوده است، و شاید اندک تغییری نیز در نام‌ها داده بوده تا بتواند آن‌ها را در بیت جا بیندازد» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ج۱۰، ۴۵). با مقایسهٔ فهرست فردوسی و فهرست گروه «ب» که جدول فردوسی در ذیل آن قرار دارد، می‌توان دید که فردوسی تسلسل را رعایت کرده است و واژگان «ز یک دست» یا «چو» و «چون» را به منظور جا انداختن نام‌ها برای رعایت وزن و قافیه به کار نبرده است؛ بلکه تردیدی که در روایت منبع او بوده دلیل اصلی کاربرد چنین واژگانی برای معرفی پادشاهان اشکانی شده است.

تا اینجا باید گفت که جدول گروه «ب» در میان تاریخ‌نویسان مشهورتر و متداول‌تر از جدول گروه‌های دیگر است و فهرست فردوسی نیز شباهت فراوانی با این گروه دارد و اعتبار آن از فهرست نخست بیرونی و فهرست شاهنامهٔ ابومنصوری که بیرونی آورده بیشتر است. اما در کنار فهرستی که بیرونی از شاهنامهٔ ابومنصوری آورده است باید به سخن ثعالبی نیز پرداخته شود؛ زیرا ثعالبی دربارهٔ اشکانیان می‌نویسد: «همچنان که در پیوند و نسب آنان اختلاف است، در نام‌هاشان و در پیش و پس بودن آنان و زمان فرمانروایی‌شان همراهی نیست. طبری در یکی از نقل قول‌های خود آورده است، نخستین کس از آنان که شاهی یافت «اشک بن اشکان» بود که پادشاهیش «بیست و یک سال» بود. صاحب کتاب شاهنامه با او همسخن است، جز آنکه در مدت شاهیش اختلاف کرده و می‌گوید دورهٔ پادشاهیش ده سال بوده است» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۴-۲۸۵). نکتهٔ مهم این است که در فهرست دومِ طبری، «اشک بن اشکان بزرگ» به‌عنوان نخستین پادشاه اشکانی ۱۰ سال و «اشک بن اشک بن اشکان» به‌عنوان دومین پادشاه، ۲۱ سال پادشاهی می‌کند. در فهرست نخست نیز «اشک بن اشکان» به‌عنوان نخستین پادشاه، ۱۰ سال و در فهرست سوم، پادشاهِ اشکانی با لقبِ «افقورشاه»، ۶۲ سال پادشاهی می‌کند (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹). بر خلاف سخن ثعالبی در هیچ کدام از فهرست‌های طبری، پادشاه نخست، بیست و یک سال پادشاهی نکرده است. این نشان می‌دهد که احتمالاً ثعالبی با دیدن فهرست دوم طبری، پادشاه دوم را به اشتباه، پادشاه نخست تصوّر کرده است؛ هر چند نام پادشاه دوم «اشک بن اشک بن اشکان» است و در اینجا باز تناقضی دیده می‌شود. حدس دیگر این است که در دست‌نویس مورد استفادهٔ ثعالبی از تاریخ طبری، یا در فهرست نخست و یا در فهرست دوم برای «اشک بن اشکان» بیست و یک سال پادشاهی نوشته بودند. اگر ثعالبی مقایسهٔ خود را بر اساس فهرست نخست طبری که با سخن فردوسی از یک گروه است و به آن شباهت فراوانی دارد انجام داده باشد، باید

گفت که فهرست شاهنامهٔ مورد اشارهٔ ثعالبی به سخن فردوسی نزدیک بوده است و اگر مقایسهٔ او بـر اسـاس فهرسـت دوم طبری باشد، با توجه به اشکالاتی که در این فهرست دیده می‌شـود بـه نظـر می‌رسـد در آن تغییراتـی داده باشـند؛ همانطور که در گزینهٔ شمارهٔ ۳ و ۴، «شاپور پسر اشک پسر اشکان» دو بار پشت سر هم آمده است، البته بـا دو تـاریخ متفاوت، اولی (گزینهٔ ۳) با بیست و یک سال پادشاهی و دومـی (گزینـهٔ ۴) بـا سـی سـال پادشـاهی (طبـری، بی‌تـا: ۱۹۴). اما در ترجمهٔ فارسی تنها یک «شاپور پسر اشک پسر اشکان» با سی سال پادشاهی آمده اسـت کـه منطقی‌تـر به نظر می‌رسد (۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹)؛ از این رو «شاپور پسر اشک پسر اشکان» با بیست و یک سـال پادشـاهی بهتـر است از این فهرست حذف شود. نکتهٔ دیگر این است که طبری پیش از آوردن فهرسـت دوم بـه دویسـت و شصـت و شش (۲۶۶) سال پادشاهی اشکانیان اشاره می‌کند (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹)، حال با حذف «شـاپور پسر اشک پسر اشکان» با بیست و یک سال پادشاهی، سال‌شمار این فهرست ۲۵۶ سال می‌شود که ده سـال کمتـر از آن چیزی است که طبری گفته است. اما این مشکل با اشارهٔ ابن اثیر در فهرست دوم خود کـه بـه فهرسـت دوم طبـری نزدیک است، بر طرف می‌شود. اگر به جدول دوم ابـن اثیـر (۱۹۸۷: ج۱، ۲۲۷؛ ۱۳۸۳: ج۱، ۳۴۶) دقـت شـود بـه جای ۱۰ سال، ۲۰ سال پادشاهی برای «اشک بن اشکان» آورده اسـت کـه سال‌شـمار فهرسـت دوم طبـری درسـت ۲۶۶ سال می‌شود که با سخن این نویسنده هماهنگ است.

وجود دو شاپور در گزینهٔ ۳ و ۴ و تغییر ۲۰ سال پادشاهی «اشک بن اشـکان» بـه ۱۰ سـال، نشـان می‌دهـد کـه احتمالاً فهرست دوم طبری توسط کاتبی تغییر کرده است. ازایـن‌رو چنـدان دور از ذهـن نیسـت کـه در دسـت‌نویس تاریخ طبری که در اختیار ثعالبی بوده است، مدت پادشاهی دو پادشاه نخست جا به جا شده باشد؛ به ایـن معنـی کـه کاتبی به اشتباه برای «اشک بن اشکان» ۲۱ سال پادشاهی و برای «اشک بن اشـک بـن اشـکان» ۲۰ سـال پادشـاهی نوشته است و ثعالبی هم همین را خوانده و به تفاوت شاهنامه و سخن طبری اشاره کرده است. در کنار ایـن مـورد ایـن پرسش پیش می‌آید که منظور ثعالبی از «شاهنامه» کدام کتاب است؟ با توجـه بـه نشـانه‌هایی کـه ثعـالبی در بخـش اشکانیان آورده می‌توان گفت که منظور او از شاهنامه، «شاهنامهٔ ابومنصوری» بوده است:

۱. در میان همهٔ تاریخ‌نویسان تنها ثعالبی است که اردوان را پسر بهرام پسر بلاش معرفـی می‌کنـد. مطـابق سـخن فردوسی، «بهرام» در اصل نام «اردوان بزرگ» آخرین پادشاه اشکانی بوده و ثعـالبی ایـن نـام را بـه‌عنوان پـدر اردوان کوچک تصوّر کرده است: «تازیان او [اردوان پسر بهرام پسر بلاش] را اردوان کوچـک می‌نامنـد؛ زیـرا به موجب پـاره‌ای اخبـار، اردوان دیگـری پـس از او بـه شـاهی رسـیده بـود کـه پارسـیان او را اردوان بـزرگ نامند» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۹۹). به نظر می‌رسد این سخن ثعالبی بر اساس شـاهنامهٔ ابومنصـوری باشـد کـه در اختیار فردوسی نیز بوده است؛ زیرا فردوسی دو اردوان به‌عنوان دو پادشاه آخـر اشـکانی معرفـی می‌کنـد و تاریخ‌نویسان دیگر چنین مطلبی را نیاورده‌انـد. ثعـالبی وجـود دو اردوان را تنهـا روایـت پارسـیان می‌دانـد و

به روایت طبری بیشتر اتکا می‌کند. از سوی دیگر هیچ کدام از تاریخ‌نویسان به نام «بهرام» اشاره‌ای نکرده‌اند و تنها ثعالبی است که چنین سلسله نسبی را برای اردوان آورده است. می‌توان حدس زد که ثعالبی نام «بهرام» را در شاهنامهٔ ابومنصوری دیده و چون متوجه تفاوت نام و لقب (بهرام/اردوان) پادشاه آخر نشده، تصوّر کرده که بهرام نام پدرِ اردوان بوده است.

نویسندهٔ مجمل نیز می‌نویسد: «اردوان را در سیر الملوک، «آذروان» نوشته است، «آفدم» یعنی «آخر» و نسب او چنین گوید: آذروان بن بوداسف بن اشه بن ولداروان بن اشه بن اسغان و بدین اردوان بزرگ را می‌خواهد» (بی‌نا، ۱۳۸۹: ۳۲). در اینجا سخن نویسندهٔ مجمل التواریخ دربارهٔ نام و تبارِ «آذروان» با فردوسی و ثعالبی متفاوت است، اما شباهتی هم دارد؛ چراکه طبق روایت نویسندهٔ مجمل التواریخ از «سیر الملوک»، آخرین پادشاه اشکانی، «اردوان بزرگ» است با لقب «آفدم» و این نشان می‌دهد که روایت فردوسی با سیرالملوک (شاید سیر الملوک ابن مقفع) از یک ریشه است، اما با سخن موبد شهر شاپور تفاوت دارد؛ زیرا در فهرست‌هایی که نویسندهٔ مجمل از موبد یاد می‌کند، لقب «آفدم» برای «اردوان کوچک» آمده و در فهرست حمزه از گفتهٔ موبد نیز چنین است (اصفهانی، بی‌تا: ۲۷؛ ۱۳۶۷: ۲۶).

۲. ثعالبی دربارهٔ نژاد و تبار اشکانیان نوشته است: «گفته‌اند که اشکان از فرزندان دارای بزرگ بود و نیز گفته‌اند که وی از فرزندان اشکان بن کی‌آرش بن کیقباد بود و جز این هم گفته‌اند» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۴). مسلّم است که تبار «اشکان بن کی‌آرش بن کیقباد» بر اساس تاریخ طبری نوشته نشده است؛ زیرا در تاریخ طبری آمده است که «اشک» از فرزندان «کیبیه پسر کیقباد» بود (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج۲، ۴۹۹). سخن ثعالبی با گفتهٔ فردوسی در شاهنامه هماهنگ است که اشکانیان را از نسل «آرش» و اشک را از نژاد «قباد» (کیقباد) می‌داند و این نشان می‌دهد که به احتمال فراوان این تبار را ثعالبی بر اساس شاهنامهٔ ابومنصوری نوشته است؛ زیرا تاریخ‌نویسان دیگر «کی‌آرش» را فرزند «سیاوخش پسر کیکاوس» دانسته‌اند. از سوی دیگر ثعالبی در جای دیگر از کتاب خود باز به کتابِ «شاهنامه» اشاره می‌کند. او در تفاوت نام «ارجاسپ» در متن‌های تاریخی آورده است: «بر کشور ترکان یکی شاه بود که دربارهٔ نامش تاریخ‌نویسان اختلاف کرده‌اند. طبری گفته است که وی «خرزاسف» بود و ابن خردادبه او را «هزارسف» و صاحب کتاب شاهنامه وی را «ارجاسف» خوانده است و این مشهورتر است» (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۲۶۳؛ ۱۳۶۸: ۱۷۲). فردوسی نیز در شاهنامه نام این پادشاه را «ارجاسپ» (فردوسی، ۱۳۹۳: ج۵، ۸۵، ب ۹۹) آورده که شباهت سخن او با ثعالبی نشان می‌دهد که هر دو به احتمال فراوان از «شاهنامهٔ ابومنصوری» استفاده کرده‌اند.

با توضیحاتی که آورده شد اگر بپـذیریم ثعـالبی از شـاهنامهٔ ابومنصـوری مطلـب خـود را آورده و نـه از شـاهنامهٔ دیگری باید گفت در آنجا خوانده که نخستین پادشاه، «اشک بن اشکان» بوده و او ده سال پادشـاهی کـرده اسـت. در فهرست نخست طبری نیز «اشک بن اشکان» با ده سال پادشاهی آمده اسـت و اگـر پذیرفتـه شـود کـه در دسـتنویس تاریخ طبری که در اختیار ثعالبی بوده همین مطلب را نوشته بودنـد، بایـد پرسـید چـرا ثعـالبی بـه شـباهت فهرسـت نخست طبری بـا روایـت شـاهنامه اشـاره نکـرده اسـت؟ اگـر فهرسـت فردوسـی صـورتِ منظـومِ روایـتِ شـاهنامهٔ ابومنصوری باشد، با همهٔ شباهتش به فهرست نخست طبری، تفاوت‌هـایی نیـز بـا آن دارد کـه ثعـالبی بـا دیـدن ایـن تفاوت‌ها به این نتیجه رسیده که با روایت دقیقی روبرو نیست، از سوی دیگر با نشان دادن تفاوت فهرسـت دوم طبـری و روایت شاهنامهٔ ابومنصوری کوشش کرده دلیلی برای بیان نکردن روایت شاهنامهٔ ابومنصـوری بیـاورد. او سـپس بـه شباهت فهرست سوم طبری و سخن ابن خردادبه پرداخته و آن را در کتاب خود آورده اسـت (ثعـالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۵). این نشان می‌دهد که مطابقت روایت طبری و ابـن خردادبـه بـرای ثعـالبی معتبرتـر از شـباهت‌های روایـت شـاهنامهٔ ابومنصوری و فهرست نخست طبری بوده است.

در اینجا سه روایت متفاوت از شاهنامهٔ ابومنصوری به چشم می‌خورد: نخست روایت بیرونی که «اشـک بـن دارا از فرزندان آرش» را با ۱۳ سال پادشاهی نوشته، دوم روایت ثعالبی کـه «اشـک بـن اشـکان» را بـا ۱۰ سـال پادشـاهی آورده و سوم سخنِ فردوسی که «اشک» را بدون اشاره به سال‌شمار این پادشاه آورده اسـت. ایـن تفـاوت میـان روایـت بیرونی، ثعالبی و فردوسی از شاهنامهٔ ابومنصوری این پرسش را پیش می‌کشد که اگـر هـر سـه از یـک منبـع اسـتفاده کرده‌اند، دلیل تفاوت روایت آن‌ها چیست؟

هر چند نبود شاهنامهٔ ابومنصوری راه را برای ارائهٔ حدس و گمان می‌گشاید، اما این احتمال را می‌تـوان بـا احتیـاط بیان کرد که نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری مانند طبری و حمزهٔ اصفهانی، دو روایت از پادشاهان اشـکانی در کتـاب خود آورده بودند. نخست روایتی که فردوسی آن را منظـوم کـرده و ثعـالبی بـه بخش‌هـایی از آن اشـاره می‌کنـد و دوم جدولی که بیرونی در کتاب خود آورده است. شباهت سخن فردوسـی و ثعـالبی کـه پیشـتر بـه آن اشـاره شـد، نشـان می‌دهد که نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری ابتدا روایتی مبهم از شنیده‌هایشان را تنظیم کرده‌اند کـه حتـی بـرای خـود آن‌ها نیز رضایت‌بخش نبوده است. آن‌ها در آغاز آنچنان که ثعالبی نوشـته اسـت، اشـک از فرزنـدان اشـکان از نسـل کی‌آرش و از نژاد کیقباد با ده سال پادشاهی را معرفی کرده‌اند و فردوسی همین جمله را بـه‌طور خلاصـه در دو مصـراع منظوم کرده است: «بزرگان که از تخم آرش بدند» و «نخست اشک بود از نژاد قباد». درست است که فردوسـی بـه ده سال پادشاهی اشک اشاره نمی‌کنـد، امـا ایـن تفـاوت ممکـن اسـت بـه ایـن دلیـل باشـد کـه نویسـندگان شـاهنامهٔ ابومنصوری به جز «اشک» برای شاهان دیگر سال‌شماری نیاورده‌اند و تنهـا بـه مجمـوع پادشـاهی آن‌هـا کـه «سـالی دویست» بوده بسنده کرده‌اند و همین موضوع سبب شده که فردوسی ده سال پادشاهی «اشـک» را نیـاورد و از سـوی

دیگر ثعالبی نیز به جز پادشاه نخست به شاهان دیگر و سال‌شمارشان اشاره‌ای نکند و روایت طبری و ابن خردادبه را معتبرتر از روایت شاهنامهٔ ابومنصوری بداند. همچنین فردوسی «اشک پسر اشکان» را به‌طور خلاصه «اشک» نوشته است که نمی‌توان این موضوع را تفاوتی بنیادین میان سخن او و سخن ثعالبی دانست. چنانکه بنداری در ترجمهٔ این بخش از شاهنامهٔ فردوسی، پادشاه نخست را «اشک فرزند اشک» نوشته و در ادامه به سخن طبری نیز اشاره کرده است: «اشک از فرزندان دارای بزرگ بود» (بنداری، ۱۹۳۲: ج۲، ۳۸؛ ۱۳۸۲: ۳۸۸).

در کنار روایتی که فردوسی آن را منظوم کرده و ثعالبی آغاز آن را یادآور شده است، نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری احتمالاً جدولی از شاهان اشکانی را مطابق با منبع یا منابعی که سال‌ها بعد خوارزمی و بیرونی نیز بر اساس همان منبع یا منابع جدول شاهان اشکانی را نقل کرده‌اند در کتاب خود آورده‌اند. بیرونی که سال‌شمار پادشاهان برای او اهمیت ویژه‌ای داشته از جدولِ شاهنامهٔ ابومنصوری در کتاب خود استفاده کرده و فردوسی که برای منظوم کردن شاهنامه به روایتِ منثور توجه داشته، سخنِ راوی را در کتاب خود آورده و از آوردن جدول چشم‌پوشی کرده است؛ چراکه روایت نخست با همهٔ کاستی‌هایش، روایتی مشهور بوده و پیش از فردوسی در متن‌های تاریخی نیز بارها آمده است، اما جدولی که بیرونی از شاهنامهٔ ابومنصوری آورده، روایت متداولی نبوده و در متن‌های تاریخی به آن اشاره‌ای نشده است. از سوی دیگر این نکته را باید در نظر داشت که فردوسی نمی‌توانسته مانند بیرونی در کتاب خود جدول‌های گوناگون بیاورد؛ چراکه آوردن جدول در میان بیت‌های شاهنامه با شیوهٔ هنری فردوسی در تضاد است؛ از این رو به منظوم کردن روایت شاهنامهٔ ابومنصوری بسنده کرده و از ذکر جدول آن خودداری کرده است. ثعالبی نیز به جدولی که در شاهنامهٔ ابومنصوری بوده و بیرونی آن را نوشته توجهی نکرده است؛ چراکه این جدول به‌طور کلّی با روایت طبری و ابن خردادبه متفاوت است و جدولی نیست که چندان متداول و مشهور بوده باشد و همین موضوع از اعتبار تاریخی آن نزد ثعالبی می‌کاهد؛ هر چند همان‌طور که پیش از این گفته شد، ثعالبی (۱۳۶۸: ۲۸۴) پیش از اشاره به تبار «اشکان بن کی‌آرش بن کیقباد» که تنها در شاهنامهٔ فردوسی آمده است، به روایت دیگری از پارسیان (ایرانیان) نیز اشاره می‌کند که اشکان را از تبار «دارای بزرگ» می‌داند و ممکن است این سخن او نتیجهٔ دیدن جدولی باشد که در شاهنامهٔ ابومنصوری بوده، همان جدولی که بیرونی آن را به نقل از شاهنامهٔ ابومنصوری آورده است و نخستین پادشاه را «اشک پسر دارا» می‌داند. همان‌طور که بیرونی (۱۸۷۸: ۱۰۲ و ۱۱۳ و ۱۲۰) در ابتدای جدول پادشاهان پیشدادی و کیانی آورده و فهرست نخست اشکانیان و ساسانیان را دنبالهٔ آن دانسته، این جدول‌ها بر اساس نظر عموم مردم ایران (رأی جمهور الفرس) و تاریخ پارسی (التاریخ الفارسی) تنظیم شده است؛ ازاین‌رو با توجه به شباهت فراوان فهرست نخست بیرونی و فهرست شاهنامهٔ ابومنصوری که او خود آورده است، چندان دور از ذهن نیست که روایت اشکانیان که در میان ایرانیان رواج داشته توسط موبدان زرتشتی به کتاب شاهنامهٔ ابومنصوری نیز افزوده شده باشد تا از ابهام روایت نخست بکاهد.

نتیجه‌گیری

با در نظر گرفتن شباهت‌ها و تفاوت‌های فهرست پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی می‌توان این فهرست‌ها را به پنج گروه تقسیم کرد و از میان این پنج گروه، به سه روایت متفاوت دست یافت که اساس روایت‌های گوناگون در دورهٔ اسلامی بوده است. نخست روایتی که احتمالاً ریشه در خداینامه دارد و مترجمان و تاریخ‌نویسان به دلیل مبهم بودن این روایت، تغییراتی در آن داده‌اند و این‌گونه سه فهرست متفاوت به وجود آمده است که از سخنان طبری و حمزهٔ اصفهانی می‌توان این سه فهرست را بازشناخت. دوم روایتی که بیرونی و خوارزمی از آن یاد می‌کنند و آن را روایت ایرانیان می‌دانند. سوم روایتِ «بهرام پسر مردانشاه کرمانی، موبد شهر شاپور از شهرستان پارس» که حمزهٔ اصفهانی از آن یاد می‌کند.

با دقت در فهرست فردوسی می‌توان آن را از فهرست‌های مورد اعتماد بسیاری از تاریخ‌نگاران دانست؛ هر چند فهرست فردوسی تفاوت‌هایی با روایتِ این دسته از تاریخ‌نگاران دارد، اما زیرمجموعهٔ گروهی به‌شمار می‌رود که نویسندگان این گروه از روایت متداول و مشهوری در تاریخ خود استفاده کرده‌اند. این نشان می‌دهد که اگر فردوسی برای نظم شاهنامه از منابع و مآخذ متعددی استفاده می‌کرد، به آسانی می‌توانست فهرستِ پادشاهان اشکانی را با توجه به کتاب‌هایی که پیشتر نوشته شده بود، دقیق‌تر و با جزئیات بیشتری بیاورد. ازاین‌رو می‌توان گفت که فردوسی در نظم پادشاهی اشکانیان به محتوای یک کتاب (شاهنامهٔ ابومنصوری) پایبند بوده و به منابع دیگر توجهی نشان نداده است.

فهرست فردوسی و اطلاعاتی که او دربارهٔ پادشاهان اشکانی آورده است و همچنین اشاره‌های ثعالبی به کتاب شاهنامه و شباهت‌هایی که میان سخن او و سخن فردوسی دیده می‌شود، نشان می‌دهد که به احتمال فراوان این دو نویسنده، کتاب شاهنامهٔ ابومنصوری را پیش چشم داشته‌اند و البته فردوسی برخلاف ثعالبی به روایت منبع خود پایبند مانده و آن را به نظم درآورده است، اما ثعالبی شباهت روایت طبری و ابن خردادبه را موثق‌تر دانسته و آن را در کتاب خود ذکر کرده است. در این میان بیرونی به جدولی از پادشاهان اشکانی اشاره می‌کند که در شاهنامهٔ ابومنصوری بوده و این نشان می‌دهد که احتمالاً نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری جدای از روایتی که فردوسی آن را منظوم کرده است، جدولی از پادشاهان اشکانی را نیز بر اساس منبعی دیگر در کتاب خود آورده‌اند. تردیدی که در روایت فردوسی از پادشاهان اشکانی دیده می‌شود نشان می‌دهد که نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری روایت نخست خود را چندان دقیق و کامل نمی‌دانستند، اما آوردن آن نشان می‌دهد که این روایت، روایتی متداول و مشهور بوده است و دقیق نبودن آن سبب شده که مانند طبری و حمزهٔ اصفهانی در کنار روایت نخست خود، جدولی از شاهان اشکانی نیز بیاورند که در میان تاریخ‌نویسان متداول نبوده و شاید فردوسی نیز به همین خاطر از ذکر آن چشم‌پوشی کرده است و تنها خوارزمی و بیرونی جدولی شبیه به آن آورده‌اند.

کتابنامه

آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «تأملی دربارهٔ منابع و شیوهٔ کار فردوسی». نشریهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. شمارهٔ ۱۹۲. صص ۸۵–۱۴۸.

ـــــــــــــ. (۱۳۸۶). «خلاصه مقاله: مقدمه شاهنامه نسخهٔ بریتانیا/ لندن (۶۷۵ هــ ق)». آینه میراث. دورهٔ جدید بهار و تابستان. شمارهٔ ۳۶ و ۳۷.

ابن الأثیر، عزّالدین علی بن محمد. (۱۹۸۷). الکامل فی التاریخ. تحقیق أبی الفداء عبدالله القاضی. المجلّد الأوّل. بیروت: طبعة دار الکتب العلمیة.

ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۳۸۳). تاریخ کامل. برگردان سید محمد حسین روحانی. ج۱. تهران: انتشارات اساطیر.

ابن ندیم، محمد بن اسحق. (۱۳۸۱). الفهرست. ترجمهٔ محمدرضا تجدّد. تهران: اساطیر.

الإصفهانی، حمزة بن الحسن. (بی‌تا). تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبیاء. الطبعة الاولی. بیروت: منشورات دار مکتبة الحیاة.

اصفهانی، حمزة بن حسن. (۱۳۶۷). تاریخ پیامبران و شهریاران. ترجمهٔ جعفر شعار. چاپ دوم. تهران: مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر.

بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی. تصحیح محمدتقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات زوّار.

بنداری، فتح بن علی. (۱۳۸۲). شاهنامهٔ فردوسی. ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی. چاپ دوم. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

البنداری، فتح بن علی. (۱۹۳۲). الشاهنامه. عبد الوهاب عزام. بالقاهرة: مطبعة دارالکتب المصریة.

البیرونی الخوارزمی، ابی الریحان محمد بن احمد. (۱۸۷۸). آثار الباقیه عن القرون الخالیه. با مقدمه و حواشی زاخائو. لایپزیک.

بیرونی، محمد بن احمد. (۱۳۷۷). الآثارالباقیه عن القرون الخالیه. ترجمهٔ اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.

ـــــــــــــ. (۱۳۹۲). الآثارالباقیه عن القرون الخالیه. ترجمهٔ پرویز سپتمان (اذکائی). تهران: نشر نی.

بی‌نا. (۱۳۷۵). نهایة الارب فی اخبار الفرس و العرب. به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بی‌نا. (۱۳۸۹). مُجمل التواریخ و القصص. تصحیح محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.

تقی‌زاده، سیدمحمد. (۱۳۴۹). فردوسی و شاهنامهٔ او. به اهتمام حبیب یغمائی. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملّی.

الثعالبی، لأبی منصور. (۱۹۶۳). تاریخ غرر السیر: المعروف بکتاب غرر أخبار ملوك الفرس وسیرهم. هرمان زوتنبرغ. طهران: مکتبة الأسدی.

ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸). تاریخ ثعالبی. ترجمهٔ محمد فضائلی. تهران: نشر قطره.

خالقی مطلق، جلال و محمود امیدسالار. (۱۳۹۳). یادداشت‌های شاهنامه. ج۱۰. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۳). «اشکانیان در حماسهٔ ملّی». تاریخ جامع ایران. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. ج۲. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی. صص ۳۷۱–۴۲۰.

ــــــــــــــ. (۱۳۸۱). «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامهٔ فردوسی)». نامهٔ فرهنگستان. شمارهٔ ۱۹. صص ۵۴-۷۳.

الخوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف الکاتب. (۱۹۳۰). مَفاتیح العُلوم. ج. فان فلوتن. لیدن: بریل.

دادگی، فرنبغ. (۱۳۶۹). بُندهش. گزارندهٔ مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس.

الدینوری، أبی حنیفة أحمد بن داود. (۱۳۳۰). الأخبار الطوال. محمد سعید الرافع بمساعدة الشیخ محمد الخضری. مصر: مطبعة السعادة.

صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۹). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.

الطبری، محمد بن جریر. (بی‌تا). تاریخ الطبری. تحقیق ابو صهیب الکرمی. بیروت: بیت الأفکار.

طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۲). تاریخ طبری. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. جلد دوم. تهران: انتشارات اساطیر.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

قزوینی، محمد. (۱۳۳۲). بیست مقالهٔ قزوینی. به کوشش عباس اقبال آشتیانی. جلد دوم. تهران: چاپخانهٔ مجلس شورای ملی.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۸). نامهٔ باستان: ویرایش و گزارش شاهنامهٔ فردوسی. ج۷. چاپ دوم. تهران: سمت.

محمودی لاهیجانی، سیّدعلی. (۱۳۹۵). «گزارنده، راوی، شاعر: کلیدی برای حل مسألهٔ منابع شاهنامه». دو فصلنامهٔ کاوش نامهٔ زبان و ادبیات فارسی. سال هفدهم. شمارهٔ ۳۳. صص ۶۳-۹۵.

طباطبایی، محیط. (۱۳۶۹). «مقدمهٔ اول شاهنامه». فردوسی و شاهنامه. تهران: امیرکبیر. صص ۱۸۵-۱۹۳.

المسعودی، علی بن الحسین بن علی. (۱۹۷۳). مروج الذّهب و معادن الجوهر. بتحقیق محمد یحیی الدین عبد الحمید. الجزء الأوَّل. الطبعة الخامسة. بیروت: دار الفکر.

ــــــــــــــ. (۱۳۸۲). مروج الذهب. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

ــــــــــــــ. (۱۹۳۸). التنبیه و الإشراف. بتصحیحه و مراجعته عبدالله اسماعیل الصاوی. قاهره: دار الصاوی.

مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب. (۲۰۰۳). تجارب الأُمم وَ تعاقُبُ الهِمم. التحقیق سیّد کسروی حسن. الجزُ الاوّل. بیروت: دار الکتب العلمیه.

المقدسی، المطهّر بن طاهر. (۱۹۰۳). البُدء وَ التّاریخ. کلمان هوار. الجزء الثالث. بغداد: مکتبه المثنی.

مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ. ترجمهٔ محمدرضا شفیعی کدکنی. مجلد اول تا سوم. تهران: آگه.

نحوی، اکبر. (۱۳۸۴). «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه». نامهٔ فرهنگستان. شمارهٔ ۲۸. صص ۳۲-۶۴.

نولدکه، تئودور. (۱۳۷۹). حماسهٔ ملی ایران. ترجمهٔ بزرگ علوی. با مقدمه به قلم سعید نفیسی. تهران: نگاه.

یعقوبی، احمد بن اسحاق. (۱۳۸۲). تاریخ یعقوبی. ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی. ج۱. چاپ نهم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.